

حافظ حقیقت

رمانی که باید زندگی کرد

نوشته آراموفن

نهان گشت کردارِ فرزندگان / پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند

فردوسی، شاهنامه؛ از متن کتاب

نویسنده، کتابش را با این جمله آغاز می‌کند:

«این کتاب را با جوهرِ ننوخته‌ام. با خاطرهِ ننوخته‌ام؛ با بغض، با خشم، با امید، و با عشقی که هرچه سال‌ها بر

آن گذشته، از آن کم نشده است: عشق به ایران.»

و قصه از یک شب شروع می‌شود.

شب هجدهم دی، وقتی خیابان‌های اهواز از جمعیت لبریز شد، آرام و عزیزترین دوستش بهرام هم میان مردم

بودند؛ با همان دلشوره‌ای که نه می‌گذارد بمانی و نه می‌گذارد بروی.

از آن شب، آرام برگشت.

بهرام نه.

و بعد، پیام‌ها شروع شد. از یک شماره ناشناس. شماره‌ای که چیزهایی می‌دانست که هیچ‌کس نباید می‌دانست.

ماه‌ها نمی‌شد فهمید آن طرف خط کیست: یک دوست؟ یک دشمن؟ یا صدایی از جایی که هیچ صدایی از آن

برنمی‌گردد؟

آرام برای فهمیدن همان یک شب راه می‌افتد، و خیلی زود می‌فهمد جواب در کوچه‌های اهواز نیست. جواب، صد

سال عقب‌تر است. چون بعضی زخم‌ها را نمی‌شود فهمید، مگر بدانی چاقو از کجا آمد.

راهنمای او پیرمردی است که همه آقا بزرگ صدایش می‌کنند؛ حافظه زنده یک قرن. مردی که تاریخ را از کتاب

درسی نخوانده؛ با گوشت و پوست و داغ‌هایش زندگی کرده است. پای صحبت او، صد سال پیش چشم خواننده

ورق می‌خورد:

ایرانی که ویران بود و بی‌راه، و در دو نسل تا آستانه بزرگی بالا رفت.

فتنه‌ای که از راه رسید و آن آبادانی را از چنگ ملت بیرون کشید.

جنگی که یک نسل را بلعید، و دروغ‌هایی که چهل سال از بلندگوهای رسمی بارید.

و نسلی که در آبان و دی، در خیابان‌های همین سرزمین، بهای دانستن را با جان پرداخت.

اما اشتباه نشود؛ این کتاب تاریخ نیست. رمان است: با آدم‌هایی که کنارشان می‌ترسی، دل می‌بندی، داغ می‌بینی و امید نگه می‌داری. فرقش با رمان‌های دیگر در ستون‌هایی است که بر آن ایستاده است: رویدادهای مستند و راستی‌آزمایی‌شده تاریخ معاصر ایران. سخنان چهره‌های واقعی همان است که در اسناد و رسانه‌ها ثبت شده، و مرجع هر روایت تاریخی در پانویست‌های کتاب آمده است. نویسنده در سخن آغازینش با خواننده عهد بسته است: «در هیچ کجای این کتاب، حقیقت را آگاهانه فدای داستان نکرده‌ام.» برای همین است که خواننده این رمان در پایان نمی‌گوید «چه قصه‌ای بود»؛ می‌گوید «پس ماجرا این بود».

و چرا رمان، نه پژوهش؟ چون تاریخ را وقتی می‌فهمیم که آن را زندگی کنیم، نه فقط بخوانیم. باید در آن شب‌ها راه بروی، آن ترس را در تنت حس کنی و آن داغ را ببینی تا بفهمی این ملت از کجا گذشته و چرا هنوز ایستاده است. عنوان فرعی کتاب از همین جا می‌آید: رمانی که باید زندگی کرد.

بر پشت جلد، این جمله نه‌شسته است:

حقیقت به این دلیل زنده نمی‌ماند که نابودشدنی نیست؛
زنده می‌ماند چون همیشه کسی هست که امانتش را بر دوش بگیرد.

«حافظ حقیقت» درباره همین امانت است. درباره آن‌هایی که حقیقت را کشتند، آن‌هایی که پنهانش کردند، و آن‌هایی که بی‌بیاوه، سندی را نجات دادند، صدایی را ضبط کردند، خاطره‌ای را نوشتند و چیزی را که قرار بود فراموش شود، به نفر بعد سپردند؛ گاهی به قیمت جانشان.

این کتاب به جاویدنامان راه آزادی ایران تقدیم شده است.

به آن‌هایی که رفتند تا ایران بماند.

و به آن‌هایی که ندیدند، اما باید بدانند.

و وقتی صفحه آخر تمام می‌شود، یک پرسش زمین نمی‌ماند؛ می‌آید و روبه‌روی خود خواننده می‌ایستد: اگر این امانت روزی به دست تو برسد، با آن چه می‌کنی؟

بعضی امانت‌ها را نمی‌شود زمین گذاشت.

* * *

«حافظ حقیقت»، نوشته آراموفن
انتشارات شیر و خورشید (Lion & Sun Publications)
در سه نسخه الکترونیک، جلد مینیمال و جلد نفیس
انتشار: نخستین روزهای اکتبر ۲۰۲۶ (مهرماه ۱۴۰۵)